

یادداشت

فهم تاریخ



آری، فهم تاریخ در گشودن گره و دشواری‌ها معجزه می‌کند و نفهمی تاریخ بر پیشانی اصحاب جهل، مهر سیه‌بختی می‌زند و اوراق خویش را از تأثیرات سوء این نفهمی سرشار می‌سازد. بگذار پیر تاریخ بداند که ملت فرزانه و سترگ ایران در برابر زورگویان تاریخ ناشناس، سر تعظیم فرود نیابد و تسلیم نشد تا در برابر آن همه سیاهی و تباهی، سپیدای روزگاران شود.

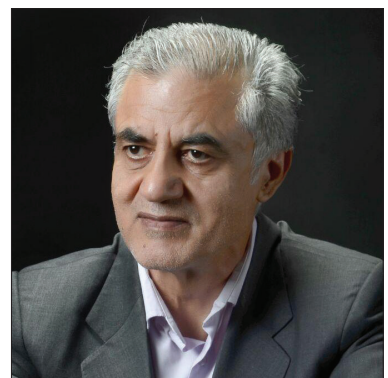


نگاره «فریدون و شکست دادن ضحاک» اثر سلطان محمد دغاگر

یکی از پیشگامان این نظریه، آدم الشعراء، رودکی بزرگ بود که بیش از هزار سال پیش به نیکوترین وجه و زیبایی هرچه تمام‌تر، دیوانی را در یک بیت جای داد و فرمود:

هر که نامخت از گذشت روزگار
نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

آنچه در رهگذار رویدادهای اخیر کشور عزیزمان ایران پیش آمد، یک‌بار دیگر، تداعی‌کننده نام بزرگانی بود که تاریخ را یکی از استوانه‌های گران‌سنگ علمی و اجتماعی و سیاسی دانسته و بر این باور بوده و هستند که فهم تاریخ، گره‌گشای بسیاری از دشواری‌ها و عدم فهم آن موجب سیه‌روزی افراد و جوامع بشری است.



سیدمحمدعلی گلاب‌زاده

مؤلف و مدیر پژوهشگاه کرمان‌شناسی

این شاعر نابینای فارسی - که با چشم دل، آنچه نادیدنی است، آن می‌دید- معتقد بود که تاریخ ناشناسان و ناآگاهان از محتوای تاریخ در معنای کلان آن، به پایان راه رسیده‌اند و از هیچ آموزگار دیگری نیز نخواهند آموخت. نمونه دیگر این فرزندان تاریخ‌شناس که معتقد بود فهم تاریخ، کلید قفل دشواری‌ها و چراغ راه تصمیم‌گیری‌هاست، «توین بی» تاریخ‌نگار و پژوهشگر بزرگ انگلیسی است که باور داشت: هر ملتی که تاریخ سرزمین خویش را نداند، هویت خود را گم کرده است. او می‌گوید تاریخ اهمیت فراوانی دارد و مطالعه آن می‌تواند به درک عمیق‌تری از تمدن‌ها و روند تحولات آن‌ها منجر شود. تردید ندارم، اگر ترامپ بی‌هویت نادان، تنها همین یک نکته «توین بی» را خوانده یا شنیده بود و نسبت به محتوای آن معرفت داشت، دست‌کم در برخی اظهارنظرهای خود، بازاندیشی می‌کرد و نماد چهل و نادانی نمی‌شد. اگر ترامپ به قول «توین بی»، درک بیشتر و عمیق‌تری از تمدن و فرهنگ ایرانی داشت، با کمال وقاحت و بی‌حیایی نمی‌گفت: «ایران، باید تسلیم شود!!». او نمی‌دانست ایران سرزمین اسطوره‌هایی چون «آرش کمانگیر» است که برای حتی یک وجب از خاک این سرزمین خدایی، جان خویش را در طبق اخلاص گذاشت و به قربانگاه عشق برده‌اند. ترامپ نمی‌دانست و نمی‌داند که جان‌مایه هستی ایران، شاهنامه‌ای است که در آن حکیم توس از زبان فرد فرد مردم این سرزمین ندا می‌دهد که:

چو ایران نباشد تن من مباد

بدین بوم و بر، زنده یک تن مباد

او نمی‌دانست که در گوشه‌ای از این خاک مقدس یعنی کرمان -پاره تن ایران- زنی با سه پسر کفن پوشیده خود به خیابان آمد و آن روز که شوروی سوسیالیستی اعلام جنگ کرده بود، فریاد می‌زد و می‌گفت مردم کرمان، اگر این سه فرزند من، جان خود

را در راه پاسداری از این آب‌وخاک فدا نکردند، حق دارید هر سه را حلق‌آویز کنید. آری، اگر رییس‌جمهور بی‌سواد و نادان آمریکا تاریخ خوانده بود و یا حتی با پیشینه فرهنگ و هنر این سرزمین آشنایی داشت و راز و رمز نمادهای سرافرازی ملل را می‌دانست و آگاه بود که تنها در گوشه‌ای از خاک گهربار ایران، یعنی کرمان، مردمی زندگی می‌کنند که نشان عزتشان، بته جقه نقش بسته بر دست آفریده‌هایی چون پته و قالی و غیره است، آن‌وقت با این صراحت و وقاحت فرمان تسلیم شدن ملت ایران را صادر نمی‌کرد؛ زیرا بته جقه همان سرو سرخمیده‌ای است که به هنگام وقوع طوفان‌های سهمگین، موقتاً سر خم می‌کند تا تندباد بگذرد و دوباره سر می‌افرازد و حیات خویش را استمرار می‌بخشد و چنین است که تاریخ، زبان به ستایش این قوم گشوده و ندا می‌دهد که:

سرافراز باد این درخت همایون

کزین سرنگونی، نشد سر، نگویش

بگذار تا ناهلان و جاهلان بدانند که ایران کهن در گذر هزارها بارها و بارها، همچون ققنوس از میان خاکستر خود سر برافراشته و زندگی خود را از سر گرفته و آرزوی ذلت تسلیم شدن را بر دل بدخواهان گذاشته است. باری، بدا به حال ترامپ‌هایی که فهم تاریخی ندارند هرچند که او از فهم بقیه مقوله‌های اخلاقی، اجتماعی و سیاسی نیز محروم است. مگر او به وعده‌های انتخاباتی خود عمل کرد؟ مگر او به گفته‌های خود پای‌بند است؟ مگر نه اینکه «هر لحظه به رنگی بت عیار درآید؟»

ای کاش این امکان وجود داشت که وقتی او از تسلیم شدن ایران و ایرانی سخن می‌گوید، این تک بیت را که در دوره ابتدایی به ما آموخته‌اند برایش زمزمه می‌کردم که:

روسی از خاندان خود نکند دل

کمتر از او دان کسی که دل ز وطن کند

عدم فهم تاریخ، دامن هر کس را گرفت، سیه‌روزی‌اش را رقم زد. چنگیز هم در این اندیشه بود که با برداشتن خشت از خشت این دیار و به خاک و خون کشیدن فرزاندانی چون «عطار نیشابوری»، نام ایران را از صفحه روزگار محو کند و دیگر ملتی با عنوان «ایرانی» وجود نداشته باشد.

تیمور لنگ هم زمانی که اصفهان را به آتش کشید و تاریخ نوشت: جز «زنده رود» زنده‌ای در اصفهان باقی نماند، همان اندیشه جاهلانه چنگیز را در سر می‌پروراند؛ اگر او زنده نماند تا به اشتباه خود پی ببرد، فرزندان او از جمله شاهرخ و نوه‌هایش آلف بیگ و بایسنقر و عروس فرزانه‌اش «گوهرشاد آغا» به خطای تیمور و چنگیز پی بردند، فهم تاریخی به دست آوردند و دریافتند که ایرانی خفت‌پذیر و تسلیم شدنی نیست و چنین بود که به‌جای کینه‌توزی، بساط خدمت گسترده، مسجد گوهرشاد را ساختند، زیج آلف بیگی را راه انداختند، شاهنامه بایسنقری را به تاریخ سپردند و سیه‌روی پدران خود را درس عبرتی برای خود قرار دادند و نامشان را در زمره خدمتگزاران درآوردند.

باز هم به پدر شعر پارسی، رودکی بزرگ برگردیم و آن کلام بهشتی و روح‌پوروش که:

هر که نامخت از گذشت روزگار

نیز ناموزد ز هیچ آموزگار

اما از یاد نبریم، او این کلام پرشکوه را برای همه کسانی گفت که از تاریخ و گذشت روزگاران پند نگرفته و سرنوشتی را برای خود رقم زدند که عبرت روزگاران شد.

آری، فهم تاریخ در گشودن گره و دشواری‌ها معجزه می‌کند و نفهمی تاریخ بر پیشانی اصحاب جهل، مهر سیه‌بختی می‌زند و اوراق خویش را از تأثیرات سوء این نفهمی سرشار می‌سازد. بگذار پیر تاریخ بداند که ملت فرزانه و سترگ ایران در برابر زورگویان تاریخ ناشناس، سر تعظیم فرود نیابد و تسلیم نشد تا در برابر آن‌همه سیاهی و تبااهی، سپیدای روزگاران شود. ///